

و بلا تکلیف بمانم و روز و شب زحمت بکشم بی آنکه بدانم نتیجه اش بکی عاید می‌گردد علی‌الخصوص که زندگانی ایران خود را اضطراراً برهم زده خود و خانواده‌ام در گوشه لوزان مانند مرغ در يك قفس ساکن شده در کمال سختی زندگانی می‌کنیم و پرداخته ام بکارهایی که شاید برای فردای وطن نمری داشته باشد و در این صورت اگر کار مفیدتری در نظر باشد که وجود من در آنجا منشاء اثری گردد البته مراجعت را بر اقامت ترجیح می‌دهم در صورتیکه برای تربیت نمودن اولاد خود و باتمام رسانیدن کارهای ناتمامی که در دست دارم دوست میدارم بازچندی دامنه اقامت خود را در خارج طولانی کنم بشرط فراهم شدن مدد معاشی که بتوانم باسایش خاطر مقاصد خود را انجام داده باشم ناصرالملک شاید تصور کرد کلمه سختی زندگانی که در خلال مذاکره از زبان من در آمد و بضمیمه جمله فراهم شدن مدد معاش تقاضای مساعدت مادی نمودن را از او در بردارد در صورتیکه من هرگز اهل اینگونه تقاضاها نبوده‌ام این بود که کلام مرا قطع کرده گفت اما مسئله سختی در زندگانی را که خوب حس می‌کنم چه می‌فرمائید چون خودم باین درد مبتلا هستم این دفعه دخل موهوم نایب‌السلطنه مرا متأثر ساخته اجازه خواستم در این موضوع چند کلمه صحبت داشته بعد رشته سختی را که داشتیم تعقیب نمایم گفتم استدعا می‌کنم این جمله را بگوش ناصرالملکی بشنوید زیرا نمی‌خواهم بمقام نیابت سلطنت جسارتی کرده باشم آقای ناصرالملک در نظر دارید چند سال پیش خانواده ما یکی از خانوادهای دولتمند بود و دارای همه چیز بودیم و من سهم خود را از آن دارائی بمصرف خدمت بمملکت رسانیدم و امروز خود دچار این عسرت گردیده‌ام شما هم آن روز خود را فراموش نکرده‌اید و امروز هم مشاهده میشود ماهی دوازده هزار تومان موجب نیابت سلطنت می‌گیرید و سالی صد هزار تومان شاید عایدی ملک دارید و چون بی نوای از راه سوزش قلب کلمه سختی- زندگانی را بخود نسبت دادراضی نمی‌شوید در این نسبت هم شرکت نداشته باشید آقای ناصرالملک چه چیز شما بمن شباهت دارد و چه چیز من بشما.

ناصرالملک بظاهر متأثر گشت و در مقام دلجویی از من برآمد و بالاخره پس از مذاکرات بسیار نتیجه این شد که نایب‌السلطنه روانه ایران شود و پس از مداخله نمودن

دراهمور اگر وجود مرا برای کاری مناسب دید مرا طلب نماید و اگر نشد بهر وسیله که باشد درازای خدمتی که بمحصلین ایرانی میکنم یا در مقابل مأموریت تازه‌ئی در خارج مدد معاشی برساند و این مجلس گذشت و من بعد از آنکه تقریباً از وطن و هموطنان در باره خود مأیوس شده بودم باز هم بشبهه افتادم که شاید وسیله‌ئی برای خدمت مستقیم یا اسبابی برای آسایش خاطر و انجام خدمات غیر مستقیم بدست آید و در این حال که درهای امیدواری از هر جهت بسته شده است فتح بابی بگردد .

نائب السلطنه بجانب ایران روانه گشت و صدای ترتیبات جدید و افتتاح مجلس شورایی ملی و تنظیمات تازه در ایران بلند شد و اگر بخواهیم در اینوقت مقایسه نمائیم کلیه احوال ایران را با ایام گذشته و ببینیم چه آثار سعادتئی داریم که نداشتیم و چه محذوراتی نداریم که داشتیم و باین سبب قدری امیدوار گردیم در وجود مقتضی هیچ نتوان گفت مگر پیشرفت اداره زاندارمری که در مرکز و نقاط جنوبی بیشتر و در نقاط شرقی و غربی کمتر و در شمال هنوز تقریباً هیچ خود نمائی میکند فوائد دیگر هم نموده که از وسعت یافتن و مزید نفوذ اداره قزاقخانه که بزرگتر اسباب دست روسها است جلوگیری کرده و دور نباشد که نفوذ آنها بنقاط شمالی ایران هم اثر کند و از تجاوزات روس هم جلوگیری کند بشرط آنکه این قوه را کافی ندانیم و بفکر ایجاد قشون باشیم قشونی که روز بیچارگی بدرد ما بخورد قشونی که استقلال ما را محافظت نماید و در اما مسئله رفع موانع چیزی که قابل توجه است همان تغییراتی است که در سیاست خارجی شده و انگلیسیان عقب افتادن سیاست خود را در ایران خوب حس کرده‌اند و اکنون باز مسئله رقابت میان آنها و روسها خود نمائی میکند و با ملاحظه حفظ ظاهر عهد نامه ۱۹۰۷ باز ضدیت دودولت بایکدیگر از نزدیک دیده میشود در اینصورت البته مقاصد روس بکلی در ایران مثل سابق جریان نخواهد داشت و از نفوذ او کاسته شده و میشود و این یکی از اسباب امیدواری است که ما اگر بوظیفه خود رفتار کنیم در عین ناامیدی میتوانیم راه نجاتی بیابیم .

فصل بیست و هفتم

روح جوان و مناسبت با جوانان

پیکر عالم پیر بدل مایتحلل میگیرد از قوه روح جوان روح جوان است که در هر عصر و زمان عالم را ترقی میدهد که راحه میکند و به را بهتر میگرداند روح جوان است که با حرارت شدید الاثر خویش چرخ عالم کون و فساد را با سرعت هر چه تمامتر گردش میدهد روح جوان است که در برابر حوادث گردون خودداری نموده بار سعادت بشر را بمنزل میرساند روح جوان است که در تاریکیهای متراکم زندگانی سعادت حیات نهانی را تأمین میکند و بالجمله هر چه هست از روح و در روح جوان است علی الخصوص که روح منور و پرورش باشد که منشاء شرافت است و کیمیای سعادت.

کدام مملکت از همه ممالک برتر و کدام ملت از سایر ملل بالاتر است آنکه روح جوانش منور تر است بدبخت و بی سعادت قومی که روح جوانش در مشیمه طبیعت حیوانی نشو و نما یافته در تیه جهالت سرگردان بماند.

روح جوان ملت مادر چه حال است و چه میکند؟ چه بدبختی از این بالاتر که چون دقت کنیم میبینیم ضعف ما ذلت در ماندگی و بیچارگی مانیست فکر بواسطه تاریکی افق روح جوان ما.

روح جوان دیروز بود که در ظلمات جهالت امرار حیات کرده پیر امروز گشت و پیر فردا هم روح امروز جوان است که خدا دادند بچه صورت خود نمائی کرده چه کشته می درو نماید چه حاصل امروز از بنر دیروز است و فردا را قیاس کار از امروز باید گرفت حاصل آنکه روح جوان ما است که قاصر است و مقصر و این جامه برای قامت سعادت ما نارسا است.

با این وصف سر آمد بدبختیها آنکه معدودی هم اگر راه شرافت بیمایند در

روح جوان و مناسبت با جوانان

مرحله های اولی زندگانی بچنگال مرگ گرفتار گشته بارکان سعادت ما خخلل میرسد.

چنانکه در مدت اقامت من در سوئیس چندتن از بهترین و حساسترین جوانان

ایرانی بدروود زندگانی گفتند و بر تأثرات خاطر من افزوده شد.

چون سخن باینجا رسید بیدبختی دیگر اشاره نمایم و آن این است که باروزگار

امروز که مابینهایت حاجتمند روح جوان دانشمند پرورش یافته ایم از ده يك جوانانی

که در ممالک اروپا بنام تحصیل و تربیت اقامت نموده اند بوظیفه تحصیلی خویش رفتار

نمیکنند و آنکه اندک ادای وظیفه تحصیلی مینمایند بواسطه فساد اخلاقی که در

آنها رسوخ یافته و طبیعت دوم شده پرورشی را که بتواند باقوت دانش کلید درهای

بسته بوده باشد دارا نمیشاند بلکه اغلب تحصیلات ناقص آنها در پیش پای بدی تربیت

آینای اولی ایشان چراغی میشود و گفته اند چو دزدی با چراغ آید گزیده تربرد کالا.

ما در خارج مملکت اکنون سه جور محصل داریم یکی کودکان خردسالند

که هیچگونه بصیرت از احوال وطن خود ندارند از معلومات ادبی و تاریخی و غیره

خود بکلی بی خبرند مدتی عمر خود را صرف آموختن زبان بیگانه میکنند پس از

آن تحصیل نموده مانند یکی از اطفال ملت اجنبی تربیت میشوند کار اینگونه اطفال

در صورتیکه حسن موقع یافته باشند از جهت نیکوست که از تربیت های اولی با اولیاء

خود که اغلب فاسد است برخوردار نمیشوند و از جهت نارواست زیرا که چون بعد

رشد میرسند از اخلاق و عادات خوب و فضائل ملکی و ملی خود بکلی بیخبرند و چون

بازگشت بوطن کنند اگر بخواهند مصدر خدمتی گردند ناچارند روزگاری باز عمر

خود را صرف تحصیل اطلاعات داخلی نمایند در صورتیکه اغلب بفروری که دارند

اعتنا نکرده از فضایل وطن بیخبر میمانند و باین سبب نمیتوانند سرمایه تحصیلات

خارجی خود را نیکو بکار برده خدمت لایقی بوطن خویش بنمایند.

دوم اشخاصی هستند که در وطن خود مدتی تحصیل کرده و مختصر اطلاعی از

اوضاع داخلی دارند و سن آنها مقتضی تحصیل نمودن در خارج هست این قبیل محصلین

اگر تربیت اولی آنها صحیح باشد و در خارج در مدرسه های در بسته یا در زیر دیده

سرپرست لایقی تحصیل نمایند بهره مند میگردند و سرمایه سعادت برای آتیه وطن

میشوند و اگر تربیت اولی آنها نیکو نباشد علی‌الخصوص که در خارج هم خود سر بمانند وقت و مال عزیز را باطل نموده نکبت تازه‌ای سر بار نکبت‌های وطن میگردد. سیم اشخاصی هستند که چشم و گوش آنها در وطن بعش و عشرت گشوده شده در بحبوحه شباب با هزار گونه هوا و هوس اولیاء خود را فریب داده بعنوان تحصیل و تربیت رخت بخارج میکشند سالی چند سرمایه جوانی را با هر چه بدست آورند صرف عشرت رانی نموده از وطن و خانواده و هر چه مایه شرافت آنها باشد، بیزاری جسته کتابی چند از قصه‌های هوسناک میخوانند و مالیخولیای جوانی را شدت داده از فضائل داخلی بی بهره از اکتسابات نیکوی خارجی بی نصیب بالاخره عاداتی پست ناپسند دیگران را با يك عالم فساد اخلاق بوطن ارمغان میبرند قبايح اعمال خارجیان را بنام تمدن و تربیت بدیده دنیا ندیده ملت ساده میکشند اجنبی را پرستش میکنند وطن و هموطنان را تحقیر مینمایند اگر مصدر کاری شدند وطن فروشی را شعار خود میسازند و نامش را سیاست میگذارند و بالجمله برای مهیا شدن اسباب هوسرانی و یا برسیدن بآرزوی ریاست و جمع مال از هیچگونه بی شرفی و بی ناموسی دریغ نمیدارند خود را دانشمند و تربیت یافته قلم میدهند بی خبران هم که بی خبرانند مرکز عقل آنها گوش آنها است و بس آنچه بر آنها معلوم است اینست که این شخص با اروپا رفته و بر گشته اما آنجا چه کرده و چه باز آورده است برای بی خبران مجهول و برآستی اگر نیکو نظر کنیم خواهیم دید در قرن آخر فسادى که از این قسمت از روح جوان باساس استقلال ما رسیده است مضرتش افزون بوده است از آنچه در قرنها بدست پیران تحصیل با کرده خارجه نادیده تربیت نایافته جاری شده است و چیزی که مارا در گرداب تأسف فرمیرد این است که در قرن بیستم با همه اقدامات که برای توسعه معارف و ترقی دادن ملت شد هنوز در روح جوان ما قسمت سیم بر قسمتهای دیگر غلبه دارد و وسائل بدبختی از این راه برای وطن بیش از پیش مهیا میگردد گفتم پیش از پیش بلی چه عده این اشخاص اکنون از پیش افزون است و بعلاوه وسائل بکار افتادن سموم فساد اخلاق ایشان بواسطه غلبه نفوذ اجانب و حاجتمندی آنها بداشتن دست‌های داخلی که بمنزله آستین برای دست ایشان بوده باشد بیش از پیش است افسوس

در اینصورت که از فرستادن جوانان بخارج نفع کم و ضرر بسیار میبریم همان بهتر که دایره مسافرت جوانان را محدود ساخته اسباب تحصیل و تربیت آنها را در داخل مملکت فراهم آوریم باین ترتیب که کودکان کستانهای مخصوص برای تربیت پسران و دختران از سه سال تا شش سال تأسیس نماییم و مربیه‌هایی از زنان تربیت شده بخارج جلب شوند که این کودکان کستانها را اداره کنند و مربیه‌های داخلی کم کم زیر دست آنها حسن عمل آموزند و بوظایف علمی و عملی و اخلاقی خود برخوردار گردند.

و اگر بتوانیم اینگونه تربیت خانها را شبانه‌روزی کنیم البته مفیدتر خواهد بود دیگر مدارس ابتدائی عمومی دارای چهار کلاس برای چهار یا پنج سال که از هفت سالگی شروع کنند و در دوازده سالگی ختم نمایند و این درجه تحصیل برای پسران و دختران اجباری بوده باشد و دولت در هر شهر و هر قصبه و هر ده بقدر لازم از این مدارس بیک دستور بارعایت شهر و ده و نقاط مختلف مملکت از حیث احتیاجات دایر نماید و عایدات اوقاف مملکت را برای این مدارس محل قرار بدهد و برای اینکار قبلاً باید دارالمعلمین و دارالمعلمات ابتدائی متعدد در مملکت تأسیس شود معلم و معلمه نخست حاضر گردد کتابهای مفید تهیه شود و بعد از آن شروع بعمل نمایند و دیگر مدارس متوسطه در هر شهر بقدر ضرورت با تمام اسباب تأسیس گردد و در چند نقطه مملکت دارالفنون‌های کامل یکی بعد از دیگری با دقت کامل در حسن انتخاب اعضاء و اجزاء و با معلمین قابل که بهر قیمت هست از خارج جلب شوند و معلمین داخلی چند سال زیر دست آنها مانده عمل فراگیرند باین ترتیب بتدریج روح جوان مملکت را وسائل تحصیلی داخلی فراهم گردد و هر سال یک عده از جوانانیکه دوره تحصیلات داخلی را طی کرده یکی دو سال برای تکمیل نظریات و عملیات و حصول تخصص بخارج مسافرت کنند در تحت نظارت دولت و چون دایره معارف ما باین ترتیب بگردد طولی نمیکشد که گریبان حیات استقلالی ایران از چنگال مرگ خلاصی یافته باروح جوان دانشمند پرورش یافته خود شروع بزندگانگی جدید مینماید.

اینک مناسب است بشمعی از مناسبات خود با جوانان محصل ایرانی که در

مملکت سویس اقامت دارند اشاره نمایم -

در سنه یکهزار و سیصد و سی (۱۳۳۰ هـ) که توقف سویس را برای یک مدت اختیار کرده نخست شهر مونترورا برای اقامت برگزیدیم بعضی از محصلین ایرانی که از علاقمندی من بروج جوان ملت باخبر بودند مرا در اقامت در شهریکه از هموطنان خالی باشد ملامت نموده در خواست کردند اقامت خود را در لوزان که محل اجتماع محصلین ایرانی است قرار داده بآنها نزدیک شده از روی وظیفه وجدانی بر آنها سرپرستی نمایم باینکه تجارب گذشته که در این قبیل مواقع مکرر حاصل شده میبایستی مرا از پذیرفتن این در خواست منع نمایند ولی با خود اندیشه کردم بعد از هر خیال راهیکه من برای خدمت نمودن بوطن اختیار کرده ام همین است که اکنون مرا بآن میخوانند یعنی بیدار کردن روح جوان ملت و روشن نمودن دماغ آنها خصوصاً که بسیاری از این جمع که اکنون در لوزان اقامت دارند با اولیاء آنها آشنائی و بلکه روابط خصوصی داشته و دارم و بعلاوه بعضی از آنها در مدارس ابتدائی تهران در تحت نظارت من تحصیل مقدماتی کرده اند در این حال که مرا از جهات دیگر فراغت بال است چه بهتر که این حسن طلب را غنیمت شمرده بفرزندان روحانی خویش نزدیک گردم آنها را برای آتیه نزدیک مهیا سازم بیشتر در این راه سعی کنم که علاوه بر تحصیلات خارجی که میکنند اطلاعات ادبی و تاریخی داخلی هم حاصل نموده از گذشتههای نزدیک که مداخلت تام در احوال حاضر و آینده دارد تا هر کجا بشود خبردار گردند حس وطن پرستی آنها تکمیل شود و بالجمله تا آنجا که ممکن شود مقصود دیرینه خود را در خدمت بروج جوان مملکت انجام بدهم این خیالات مرا از مونترورا بلوزان آورد و بسا عزم جزم با مذاکرات خصوصی و عمومی اختلافاتی که میان آنها بواسطه جوانی و بی تجربگی بود بر طرف کرده همه را با یکدیگر برادر نموده از هر گونه مساعدت در این راه دریغ نداشتم و از موفق شدن بانجام این خدمت شفقی در خاطر خود احساس می کردم و میگفتم اگر از وطن دور گشتم و از هموطنان مهجور اما بقسمتی از روح جوان ملت که همه فرزندان روحانی من هستند و چراغ فردا بوجود اینها باید روشن گردد نزدیک شده بآمال دیرینه خود در این گوشه از دنیا رسیده یادگاری از خویش باقی میگذارم

روح جوان و مناسبت با جوانان

این بود که اوقات خود را تقسیم کرده قسمتی را بنگارش اوراق تاریخ پرداخته قسمتی را صرف لوازم ضروری زندگانی و باقی را در راه خدمت بروح جوان ملت مصرف ساختم و چیزی را که در آن اندیشه میکردم بی انتظامی امر معاش من بود گاهی بخیال تجارت میافتم اقدام مختصری میکردم رحسن جریان نیافت یکی بسواسطه اینکه تحصیل اینکار را نکرده ام و دیگری آنکه سرمایه منی در دست ندارم گاهی منتظر میماندم که دولتیان بوعده های عرقوبی خود وفا کرده در مقابل خدمتی که میکنم مساعدتی با من بنمایند هیچ اثر پدیدار نمیگردید و بالاخره بهر زحمت بود امر راجع حیات کرده از خدمتیکه بیک قسمت از روح جوان ملت میکردم دلخوش بودم و بیشتر صرف همت می نمودم که جوانان محصل با یکدیگر الفت حاصل کرده راه محبت وطن را پیای اتحاد و اتّفات ببینند ازین نقطه نظر مجمع آنهارا که موسوم بانجمن دانشگستر بود تقویت نموده برای فراهم بودن اسباب اطلاعات داخلی و فضائل وطنی بخیال تاسیس یک کتابخانه فارسی و عربی کوچک در لوزان اقدام و از هر در تصور میکردم بتوان قدمی رو باین مقصود برداشت وارد شدم بالاخره یکی از دوستان من میرزا محمد عالیخان نصره السلطنه که از فضلاء و آزادیخواهان است و در جلد دوم این کتاب نام برده شده برای گردش روزی چند باین شهر آمد از خیال من آگاه شد او را در مجمع جوانان برده توغیب کردم که در این خیال با من همراهی کند دوست عزیز من دریغ نکرده با شوق ذاتی که در اقدام باینگونه کارهای سودمند خصوصاً در راه معارف دارد بتهران بازگشت نموده دولتیان را تشویق کرد و ملتیان را وادار نمود مقابله کتاب از کتب مفید که خواسته بودم فرستادند و تنها شرطی که کردند این بود که از حیف و میل شدن آنها اطمینان حاصل گردد.

بالجمله کتابخانه را تشکیل داده در اوقات فراغت محصلین در آنرا بروی عموماً باز گذارده مجمع دانش گستر را در آنجا منعقد ساخته غالباً خود در کتابخانه اقامت میکنم و باصلاح امور محصلین میردازم در هفته یکمرتبه کسفرانس ادبی برای آنها مینهم و موضوعاتی طرح میکنم شاگردان مینویسند و آنها را تصحیح مینمایم بی آنکه هیچگونه استفاده مادی برای من داشته باشد ضمناً فراردادی بکتابخانه لوزان داده

میشود که اگر روزی این کتابخانه کوچک ایرانی بواسطه نبودن محصلین ایرانی در سویس بی نگهدار شد این کتابخانه دارالفنون لوزان تاچند سال آنها را برسم امانت نگهداری کند اگر در بین این مدت ازطرف دولت ایران تکلیف آنها معین شد تسلیم نماینده دولت شود و اگر مدتی منقضی شد و تکلیف آنها معین نشد ضبط کتابخانه مزبور گردد.

در خلال این احوال آثار دوئیت و نفاقی در میان جوانان محصل پدید آمده بر سر ریاست انجمن دانش گستر و کتابخانه لوزان بجان یکدیگر میفتند بطوریکه نصیحتهای شدید من هم در وجود آنها اثر نمیکنند معدودی از صالحترین آنها که از رفتار دیگران رنجیده خاطر بودند خود را بمن نزدیک نگاهداشته مرا در بر طرف نمودن مفسده اخلاقی و عملی یکمده جوان هوسناک بی تجربه مساعدت میکردند همین حسن توجه آنها هم موجب حسادت دیگران شده از تجاوز نمودن بحقوق و حدود شخصی که جز احسان و محبت درباره آنها کاری نکرده دریغ نمیکنند بالاخره مجبور میشوم برای حفظ آبروی خود کمتر بکار آنها دخالت کرده خود را از تیررس بی احترامی جهان دور نگاهدارم.

حدوث این حادثه در یک مملکت بیگانه بدست جوانانی که تمام امیدواری من در حسن جریان امور آتیه وطن بوجود آنهاست و توقع حقیقتنمایی از فرد فرد ایشان داشته ام بدیبهی است چه اندازه مرا آزرده خاطر میسازد.

یک روز در خیابان لوزان بطرف گارراه آهن که بابنای عالی تازه ساخته شده است میروم از دور در نزدیک گار جمعیتی دیده میشود که با هورا و هیاهو میآیند نزدیک میشوند میبینم شخصی را در کالسکه مزین سوار کرده دوازده نفر جوان محصل بلغاری که بعضی از آنها را میشناختم با لباسهای مشکی و دستکشهای سفید از هر طرف شش نفر شش نفر بجای اسب طناب کالسکه را بگردنهای خود بسته میکشند و جمعی از دختران و پسران محصل بلغاری با دسته های گل عقب سر کالسکه هورا میکشند و میآیند حیرت کردم این شخص کیست و این چه حکایتی است منبرسم و جواب میشنوم این شخص یکی از ادبای بلغاراست که بلوزان آمده محصلین بلغاری او را استقبال نموده

روح جوان و مسابقت با جوانان

با این صورت او را بهتلا میبرند مردم شهر هم با احترام ادیب مزبور و بشوق جوانان حق شناس قدردان دست میزنند و در این استقبال روح بخش شرکت مینمایند.

دیدن این رفتار از جوانان محصل يك ملت تازه قدم براه ترقی نهاده بجدی بر تآثر خاطر من از فساد اخلاق جوانان حق ناشناس وطن خود میافزاید که وصف کردنی نیست مدتی مبهوت در کنار خیابان ایستاده بر حال وطن و هموطنان افسوس میخورم. گفتم يك ملت تازه قدم براه ترقی نهاده بلی ملت بلغار جوان است و ملت ایران بیسر ملات پیر بعضوله درخت گهنی است گد زارای روح نشو و نما نبوده باشد و برای تجدید زندگانی نیاتی چنین درخت راه تشخیص بشود این است که شاخه های خشک نشده اگر داشته باشد بریده در زمین قابلی فرس نمایند تا تجدید حیات نماید و یا آن شاخه ها را بدرخت جوانی پیوند زده باین وسیله قابل نشو و نما گردد ملت ما گد مانند گنده درخت سالخورده بر از سبزی انات مودی و معلولان گرفتار و زحمت است جز بدست انقلاب شدید ریشه کن شدن و زمین آنرا تا آنجا که استعمال داده شود ریشه از درخت کهن در زوایای آن در آوریده شده باشد بر و رونودن و شاخه های تازه روئیده اش را در زمین علم و تربیت نیکو پرورش دادن بی آنکه اندک تماس با قسمتهای فاسد شده ساحل نماید چاره ندارد گسائی که تصور میکنند این ملت با سیر تکاملی میتواند تجدید حیات نماید بمقدار نگارنده راه خطایر و ندادن او خارج اجتماع بی خبرند و با آنکه ملت خود را در دست نخبه شناسند انقلابات سیاسی اخیر ما سر مشق بزرگی بعد از او فهمانید که میان این ملت و سر منزل سعادتش فاصله بسیار است زیرا دیدیم در این تغییر اساس با فدا شدن جمعی از حساسترین افراد ملت يك قدم هم بجانب ترقی حقیقی برداشتم يك ریشه از ریشه های استبداد کنده نشد بلکه زقوم استبداد که از یکی دو سر چشمه میاه تار يك جریان داشت در آنجا فرو رفت و از هر دو سر چشمه با فشار سختی بنام قانون سر در آورد دیدیم ریشه گهنی را گندیم و بجای آن از طبقات پایین ملت شاخه گرفته بجای آن فرس گردیم چنان خار و خسپار ابار آورد که از آن ریشه های کهن بار آمده بود.

فصل بیست و هفتم

دیدیم فورمان بی آلابش را در مدرسه های شورون نه تنها بلکه در مدرسه های خارج تربیت کردیم و بشنل و کاررماندیم صیه کاریها از آنها سرزد که هن از یککش از پیران ممالخورنه بیسوان سر نمیزد .

پس باید اعتراف کرد که روح راستی و درستی از پیکر کهن مال این زال صیه روزگار بظرافت نموده و برای اصلاح این جامعه که بمرض شتاقاقلو ص مبتلا شده چاره جز قطع نیست .

افسوس که سیاست این مملکت بواسطه سوء سیاست داخلی در قرن اخیر و بی لیاقتی زمام داران امورش آمیخته شده است با سیاستهای پیچ در پیچ خارجی که هر دست خیانتکاری را بخواهی قطع نمائی زیر آندست یک یا چند دست قوی بیگانه دیده میشود که نه ملت مرعوب را جرئت قطع نمودن آنهاست و نه وسائل قطع آنها بواسطه فقدان زر و زور کافی میباشد و همه بر میگردد بنبودن مرد یک مرد دانای توانا که قد علم نموده پیش از هر کارقوای صالح فکری را در وجود علاقه مندان با اصلاحات اساسی هر قدر هم ضعیف باشد تمرکز داده بتشکیل قوه نظامی مختصری طرق و شوارع را امن نموده راه بهانه جوئی را بروی بیگانگان ببندد در سیاست خارجی بیطرفی حقیقی اختیار کند و وسایل اصلاحات اساسی مملکت را بوجود چند صد نفر معلم کامل وطن دوست فراهم آورد نه معلم طبابت بلکه معلم جراحی برای دریدن و دوختن و بیرون کردن خون فاسد از بدن این مریض محض.

فصل بیست و هشتم

عاقبت احوال در اروپا و مقدمه گنگره دوم نژادی

بعد از صدمات روحانی که بدست پاره نئی از محصل نماهای ایرانی بر من وارد شد و با آگاهی بر فساد اخلاق آنان هوائی که مرا در خدمت بمعارف از این راه در آن شهر بر سر بود از سر بدر رفته بخيال میافتم اقامتگاه خود را تغییر داده خود را از تیررس اغراض بی خردان دور بگیرم برای انجام این مقصد در ماه جمادی الثانیه (۱۳۳۲ هـ) مسافرتی بانگلستان کرده با دوستان لندن تجدید عهد ملاقات نموده بعضی محافل مخفی و آشکارا را میبینم از جمله محفل زنان حقوق طلب بود (سوفراژت) .

حوزه زنان حقوق طلب سالهاست در انگلستان تأسیس شده زنان با مردان تساوی حقوق میخواهند حق انتخاب و کیل پارلمان میطلبند هوای رسیدن بمشامل عالی را در سردارند با حرارتی فوق العاده با عزم و استقامتی که مخصوص انگلیسیان است از هیچگونه فداکاری دریغ نمیدارند سایر زنان دنیا را بهمدردی با خود خوانده اما هنوز ناله آنها در دل دیگران اثری که باید بکند نکرده است فقط از امریکا بیشتر و از فرانسه کمتر جواب مساعدی دریافته اند رئیس آنها Pankhurst زنی است که بحقیقت استحقاق ریاست این حوزه را دارد و مکرر بحبس رفته و ایام طولانی در محبس مانده و بالاخره بواسطه امساک در خوراک در شرف مرگ رفته و باین واسطه نجات یافته است .

بسیاری از این زنان زمانهای طولانی در محبس مانده اند و اکنون هم حکومت انگلستان در مواقعی که از آنها حمله های سخت بحکومت میشود از اقدامات مسلح برضد اجتماعات آنها و دستگیری ایشان دریغ نمیدارد نه این است که این جمع از رجال بزرگ انگلستان حمایت کننده نداشته باشند و لکن قوت آنانکه برضد ایشانند افزون است و باین سبب اکثریت رجال آن مملکت حکومت را برضدین با افکار

ایشان ترغیب مینماید .

با این همه تاکنون بعضی از حقوق را که نداشته اند دارا شده اند و البته بتدریج بمقاصد خود خواهند رسید خصوصاً که شاید علم و تربیت هم در قرن بیستم همصدا برای آنها از ملل دیگر زیاد کند و البته خواهد کرد .

در این اواخر مشهور شد زنان حقوق طلب برای مجبور کردن حکومت بقبول مطالب ایشان اقدامات مضر بلکه جنایتکارانه مینمایند از آسیب رسانیدن بعمارت‌های بزرگانی که بر ضد آنها هستند بواسطه دینامیت و ارتکاب قتل و غیره و لکن تصور مینمایم این سخنان یا بکلی بی اساس است و یا آمیخته است باغراق گوئی و مقصد نشر دهندگان بدنام کردن آنهاست چه اعضای این حوزه از قراریکه دیدم و شنیدم حق مشروع خود را بوسائل نامشروع نمیطلبند خلاصه ترقی زنان در انگلستان از احساسات سوفرژتها هویدا میگردد در ضمن مذاکرات طولانی که با کارکنان مرکزی آنها نمودم گفتم شما بآرزوی خود میرسید اما بمرور زمان یکی از آنها پیاسخ گفت ما برای رسیدن بمقصد خود صبر و شکیب نداریم .

سخن از قوت و ضعف مردان و زنان بمیان آمد یکی از ایشان گفت بعضی تصور مینمایند کارگری و قوت مردان از زنان افزون است در صورتیکه میبینیم درباره از مملکتها چنانکه در سویس دیده اید زنان اگر از مردان بیشتر کارگر نباشند کمتر نیستند و بالاخره استشهاد کرد بر بلندی همت زنان باینکه مردان چون گرو مینمایند دست از کسب و کار کشیده استراحت میکنند در صورتیکه زنان حقوق طلب وقتی گرو میکنند نمیخورند و نمیآشامند تا خود را تسلیم مرن نمایند خلاصه آگاهی بر احوال زنان حقوق طلب انگلستان بر امیدواری من بترقی و تعالی عالم نسوان در همه جا افزود گرچه شعاع این نور بزنان مملکت ما بسبب دور بودن آنها از این قافله دیر برسد ولی باز جای این انتظار هست که دیر یا زود برسد و آنها هم بمقصد و مقصودی که طبیعت بامر خالق در خلقت آنها داشته است برسند .

بعد از توقف چند روز در لندن و تجدید ملاقات بادوستان انگلیسی مخصوصاً معلم مستشرق ایران دوست ادوارد براون و معلمه شرق دوست میس فرای و بدست

عاقبت احوال در اروپا و مقدمه کنگره دوم نژادی

آوردن وجهی از راه استقراض از بانک ایران وانگلیس و گروگذاردن مختصر علاقه
ملکی خود بتوسط سفارت ایران در بانک مزبور بسوئیس بلزگشت نموده قصد دارم
در یکی از شهر های سوئیس غیر از لوزان که مرکز جوانان است اقامت نمایم
و یا در یکی دیگر از ممالک اروپا در این حال تاجگذاری سلطان احمد شاه در ایران
نزدیک میشود و دوستان من در تهران ناصر الملک نایب السلطنه را و امیدارند شرحی
بمن نوشته مرا بعنوان شرکت در جشن تاجگذاری احمد شاه بایران دعوت نمایند .
اگرچه ناصر الملک بدو ملاحظه یکی آنکه اگر کار من در مراجعت بایران
صورتی نگرفت که بتوانم بمانم زبان اعتراض باو نداشته باشم که چرا مرا دعوت
کردید و دیگر بملاحظه بدخواهان من که دوری مرا از وطن میسندیدند و ممکن بود
زبان اعتراض در این دعوت باو بکشایند دعوتنامه را بصورتی میسود که معلوم
باشد این اقدام بر حسب خواهش دیگران است در این صورت من نمیباید فریب این
دعوتنامه را خورده مختصر زندگانی اروپائی خود را که بزحمت مرتب نموده ام
برهم زده بایران برگردم ولی بچند ملاحظه این دعوتنامه را بهانه قرارداده خود
را برای مراجعت بایران حاضر میسازم

اول بی انتظامی امر معاش و کافی نبودن عایدات مختصر خود برای زندگانی يك
خانواده در اروپا دوم کسالت مزاج عیالم که آثار سل در او هویدا گشته و طیبیان
مراجعت بایران را پیش از آنکه مرض شدت میابد لازم میسازند سیم دلس دی که
از اخلاق جوانان در سوئیس حاصل نموده و مرا به تبدیل اقامتگاه ناچار میسازد
چهارم نگرانی که از عاقبت مأموریت خود در کنگره نژادی دارم و بیش از يك سال
بکنگره دوم باقی نمانده است و در ایران يك قدم در راه اجرای مقاصد کنگره
برداشته نشده است و اگر بهمین وضع بگذرد در کنگره دوم بنا باشد من حاضر
گردم جز سرافکنندگی چیزی نخواهم داشت پس بهتر این است بروم بایران ترتیبی
برای آنکار داده ضمناً معاش خود را هم تأمین کرده بعد از چند ماه مراجعت نمایم
باین ملاحظات دعوت دولت را قبول کرده مصمم مراجعت بایران میشوم و عازم میگردم
فرزند خود مجدالدین را در یکی از مدارس شبانه روزی سوئیس سپرده موقتاً بلعیا

دو دختر كوچك خود بايران برگشته آنها را در وطن بگذارم و مقاصد ديگر را انجام داده مراجعت نمايم تيه و تدارك خود را ديده خانه و زندگاني را بر هم زده ميخواهم بعد از يك هفته روانه شوم كه دعوتنامه نني از پاریس ميرسد دعوتنامه از طرف انجمن تشكيل دومين كنگره نژادی است كه از حالا شروع بكار كرده مقدمات تشكيل مزبور را برای سال آینده صورت ميدهند كه در پاریس منعقد گردد و مرا هم بعضويت آن انجمن خوانده اند و هم انجمن مزبور بافتخار رئيس كل معارف نيويورك كه پاریس آمده مهماني ميدهد نگارنده را نيز بمهماني و شركت در مهانداری دعوت مينمايند در صورتيكه من بازحمت و وسائل مسافرت خود را بايران فراهم كرده در شرف حركت هستم ناچار از سفارت ايران در لندن تكليف ميخواهم و از آنجا تأكيد ميشود كه اين دعوت را اجابت كرده پايه عضويت در كنگره دوم را برای ايران مستحكم نموده بعد مسافرت نمايم اين است كه در وقت تنك و باپريشانی حواس پاریس رفته بمهماني مزبور حاضر ميشوم در اين مجلس كه مركب از هفتاد و چند نفر اشخاص دانشمند فرانسوی وغيره است و در تحت رياست مسيولوبه رئيس جمهور سابق فرانسه منعقد ميشود دوستان و آشنایان تازه نني یافته اطلاعات جديدی تحصيل ميشود و ضمناً معلوم ميگردد كه فرانسويان بي نهايت خود را از هر جهت محتاج مساعدت امريكايان ميدانند و در تحصيل رضای ايشان دقيقه نني فروگذار نميكنند چنانكه در اين مجلس از طرف رئيس و از جانب بعضی از وزراء فرانسه مخصوصاً وزير علوم و از طرف علما و خطبای بزرگ آنها باندازه نني مزاج گوئی و خصوصيت نسبت بمهمان تازه وارد خود رئيس معارف شهر نيويورك بظهور رسيد كه اوصديك آنرا هم انتظار نداشت و بالاخره مقام نايب رئيس از انجمن مقدماتی كنگره نژادی را باو دادند و روز بعد از اين مجلس انجمن مزبور در تحت رياست يکی از بزرگان فرانسه و نائپ رئيسی رئيس معارف مزبور مسيونيكلاو پرنس بناپارت تشكيل شد در اين مجلس جمعی از فرانسويان كه بعد از اين عضو كنگره دوم خواهند بود حضور داشتند و نمايندگان بعضی از ملل در كنگره اول كه اكنون در اروپا هستند مذاكرات اين مجلس بر روی دستور كنگره دوم است كه عينا نگاهشته ميشود .

عاقبت احوال در اروپا و مقدمه کنگره دوم نژادی

پروگرام دومین کنگره نژادی

در پاریس در ۱۹۱۵ میلادی مصوبه ۸ ماهه ۱۹۱۴ کمیسیون تشکیلات دومین کنگره نژادی

I = مقدمات افتتاح و جشن افتتاحیه

بیان مساعی مبذوله کنگره های نژادی در آتیه و نتایج کنگره اول که در سال ۱۹۱۱ میلادی در لندن تشکیل گردید.

بیان خصایص و طرز کار کردن دومین کنگره.

II = طرحهای علمی

الف - قسمت علم حیات شناسی.

۱ - تاریخ طبیعی انسان - معنای علمی لفظ نژاد و طرز تعبیر و تحویل آن و مورد استعمال آن در عملیات آتیه کنگره - مسائل اختلافات دو نژاد و دو خون مختلف از نظر علم حیات شناسی - استعداد نژادی و قابلیت عملی نژادها.
۲ - علم وظایف الاعضاء - خون نژادها - عکس العمل گلبول ها و سرم های خون در نژادهای مختلف.

۳ - علم امراض - قوه مقاومت نژادها در مقابل امراض در مسکن اصلی خود و حالت آنها در سایر مناطق - علل تغییر و تنزل نژادها.
ب - قسمت معرفه الفس.

تشخیص دادن و چوه مشابهت و نیز اختلافات که در میان دستجات مختلفه انسانی در حالت فعالیت و شناسائی آنها کاملاً مشهود و نمایان است و بیان نتایجی که در شناسائی اقوام مختلفه از نظر مسائل ذیل بدست میآید:

۱ - قابلیت و استعداد فطری - طرز تربیت - مؤسسات اجتماعی - میل و رغبت بمعارف و استعداد اعمال حیاتی اقوام مختلفه - استعداد و هوش و فهم بمیزان قدرت تجربه و تصمیم و طریقه استدلال و قدرت منطقی اقوام.

۲ - سلیقه ها تناسب اشکال و رنگها و طعم ها و اصوات و اوزان موسیقی در نزد

اقوام طرز و اصول و شرایط زندگی مانند طرز غذا و مسکن و تزیینات و صنایع و مشاغل آنها .

۳ - خصایص و سجایا - خصایص ارثی - عواطف و احساسات - عشق و محبت قدرت آزادی - با قوه تحمل در مقابل درد و سختی - قابلیت اغوا و وسوسه - قوه تسلط و استیلای بر کارها

۴ - تحقیق در معرفه النفس و معرفه الروح کلیه اقوام و نژادهای مختلفه دنیا .
ج - علم اجتماع - بیان و شرح حرام و حلال در نزد اقوام مختلفه - نفوذ آداب و مقررات تمدن مشرق زمین در اقوام مغرب و تشریح تأثیرات افکار و عملیات مشرق و شرق اقصی در جوامع اروپائی - اثر اصطکاک تمدن دول مستعمراتی و عکس - العمل آنها در یکدیگر - تحقیق کامل در نظامات مدنی و اجتماعی و سیاسی ملل تابعه طرح و ایجاد یک مجمع بین المللی نژاد شناسی که اصول و قوانین موضوعه را تمرکز دهد .

III طرحهای اخلاقی و قضائی

الف - تجربه و امتحان طرق گوناگون برای نژاد های مختلف :
۱ - طرز اداره و رفتار دهقانان یک مملکت و مردمان آزاد و مستقل آن مملکت .

۲ - درك علل عمومی خصومت و تصادم ملل و نژادها و تحقیق موانع اصلی اتحاد ملل وجود نفرت طبیعی در میان اقوام بواسطه اختلاف در اصل و منشأ و مذهب و تاریخ و غیره رقابت اقتصادی (نتیجه اش مهاجرتهاست که مشاهده میشود) انحطاط اخلاقی و رجعت بعادات و اخلاق و حیثیانه در مواقع جنگ .

ب - جستجو و تحقیق و سایل تسکین خصومت اقوام و مرتفع ساختن موانع ذیل - اقدام مجدانه بر ضد اختلافات نژادی از حیث رنگ و غیره - جدیت برای تعلیم و تعلم اقوام و ایجاد فکر انماض و شکیبائی در دماغ آنها توسعه و عمومیت دادن محبت و عشق در دنیا - شناختن مراتب نژادها - بسط دادن اصول صلح و آشتی بادر نظر گرفتن شرایطی که ملل غیر محاربه میتوانند بملل محاربه تحمیل نمایند .

عاقبت احوال در اروپا و مقدمه کنکره دوم نژادی

ج - برانگیختن اقوام متمدن برای دفاع و جلوگیری از علل مخرب زندگانی مانند استعمال الکل و مواد مخدره و افیون و تریاک اقدام بر علیه مسئله بردگی و بالاخره تحقیق در علل مخصوصه تنزل و انحطاط اخلاقی نژادها

د - طرز اداره و رفتار نسبت بملل تابعه و نسبت بمردمان بومی تحقیق و وسایل و طرز عملیات مختلفه که در تسخیر بلاد و طرز حکومت و اداره مملکت و استعمار دول تابعه بکار برده شده است - انتشار اداره اخلاقی و اعزام میسیونرها برای اینکه بملل مترقی کمک نموده و با مساعدت مادی و معنوی و راهنماییهای اخلاقی نژادهای پست و غیر متمدن را نیز بشاهراه ترقی وارد کنند - انتشار تعلیم و تعلم در میان بومیان - اقدام و تجلیل بآداب و عادات ملل تابعه با دوری کردن از هر گونه تشبثات و دخالتهای فریبنده در قوانین زندگانی بومی احترام باشخاص و دارائی آنها .

حتی الامکان سعی کردن در تشکیل مجامعی از بومیان برای مشورت در مسائل و طرحهای بومی و طرز اجرای آنها تأسیس مدارس و تشکیل مؤسسات ملی مانند اطاق تجارت و جوامع فلاحتی و غیره تشویق کردن بومیان بشرکت و معاضدت با میسونرها و اشخاصی که از خارج بمملکت آنها داخل میشوند تهیه مقررات و نظاماتی که بتواند منافع بومیان را حفظ نماید.

شناساندن بومیان بمخاطرات و بدبختیهایی که از دادوستد و معامله مواد الکل و افیون ممکن است برای آنها روی دهد و بازداشتن آنان از اینگونه معاملات هر قدر هم که سود و منفعت داشته باشد - دقت و تفکر در یافتن تدابیر لازمه برای جلوگیری از این مخاطرات

وسایل ایجاب اثحان

ب ۱ - پروگرام تعلیمی

تبلیغ کردن بوسیله تعلیم و بهر نحو دیگر که ممکن باشد
(برای مثال مشروح هیئت مرکزی اولین کنگره لندن که بوزرای معارف ممالک مختلفه نوشته شده است کافی است) .

فصل بیست و هشتم

تربیت و تعلیم اشخاصی که بعنوان مختلف بممالک تابعه رفته مشغول تبلیغ شوند و تهیه لوازم و احتیاجات آنها .

بسط و توسعه تحقیقات دستجات نژادشناسی و تهیه میسیونرها و مهمات مسافرت تألیف و اشاعه رساله‌ئی که فقط در موضوع نژادها بحث نماید

۲ - رعایت منافع عمومی و عمومیت دادن تمدن عالی در دنیا .

۳ - شرکت کردن در تشکیلاتی که بتواند رشته محبت و دوستی را در میان نژادها تحکیم نماید دعوت کردن از جامعه‌های مختلف و کمیته‌ها برای توسعه رشته موافقت و صلح و اتحاد - دعوت کردن از ملل برای تشکیل يك مجمع علمی بین‌المللی که وسایل تشیید مبانی اتحاد را پیدا کرده و عملیات خود را با مقررات کنگره لندن تطبیق نمایند اجرای اتحاد پارلمانی و تشکیل یک مجمع قانونی رسمی بین‌المللی .

ج - کنگره نژادی همانطور که در ممالک مختلف حقوق بشری را مورد بحث و تحقیق قرار میدهد میتواند نکات مهم تکالیف بشری را نیز گوشزد عموم نماید - بعد از ختم این مجلس نظر بعضویت من در کمیته مرکزی نژادی تقاضای مرخصی هشت ماهه میکنم که بایران رفته کارهای شخصی خود را انجام داده برای کنگره دوم حاضر شوم این تقاضا پذیرفته میشود و بسویس مراجعت نموده بی فاصله با خانواده خویش بغیر از پسر که در سوئیس میماند از راه برلن حرکت کرده چند روز در برلن مانده دوستان ایرانی و آلمانی را تجدید ملاقات نموده بطرف ایران رهسپار میگردد .

فصل بیست و نهم

احساسات من در مراجعت بایران

بعد از سه سال و کسری اقامت اروپا بوطن بازگشت نموده در تاریخ هفتم شعبان یکهزار و سیصد و سی و دو بتهران میرسم احساسات من در دیدار وطن فوق العاده ملال انگیز است .

این ملالت بی اندازه آیا تنها بواسطه محرومی از آزادی اروپا و مفارقت دوستان مهربان آن سامان است یا بسبب آنسی است که در مدت طولانی باقامت در شهرهای آباد داشته‌ام و اکنون جز خرابه چیزی نمیبینم البته همه مدخلیت دارد ولی بیشتر بواسطه دیدن اوضاع ناگوار وطن است که خرابی صوری و معنویش بمراتب بیشتر از پیش شده غبار غربت و بیکی بر درود یوارش نشسته است .

از رسیدن بانزلی تا ورود بتهران هر چه میبینم نامطبوع هر چه میشنوم نامالام هر چه احساس میکنم غم افزاست علی الخصوص که دختر سه ساله بی دارم حساس و شیرین زبان نامش فخر الزمان این طفل در مدت یکسال اقامت سویس زبان فرانسه حرف میزند و فارسی را فراموش نموده و از اوضاع وطن چیزی در خاطرش نمانده بدان میماند که تازه در این عالم قدم میگذاورد هر چه مشاهده میکند همه مخالف است با آنچه با آنها انس داشته اظهار وحشت میکنند و از روی حیرت بزبانی که دارد بی درپی میرسد اینجا کجاست؟ اینجا چرا اینطور است برویم خانه خودمان دیگر نمیداند اینجا خانه خودمان است این ویرانه وطن عزیز ما ست که بی صاحبی آنرا باینصورت و باین روز سیاه افکنده میرسد دیوار ها چرا خراب است زمین ها چرا پر از خاک و کثافت است مردم برای چه پابرهنه اند (مراد مردم گیلانند) پرسشهای حیرت آمیز این طفل تازه زبان گشوده بیشتر خاطر مرا مشوش میدارد علی الخصوص که احوال پریشان قرا و وعجزه بیچاره را که در هر گذرگاه بر مسافرین هجوم آورده

در کمال سماجت تکدی مینمایند. مشاهده مینمایم که بمراتب از پیش افزون شده بر پریشانی خاطر م افزوده میگردد گاهی تصور میکنم چگونه میشود این ملت روی سعادت بیند و از این بدبختی که دارد نجات یابد کی میشود امور ملک و ملت ما رو باصلاح بگذارد و آثار آن در ناصیه بیچارگان هویدا گردد از یکطرف پس از چند سال در راههای اروپا باسانی و استراحت سفر کرده اکنون طی نمودن راه انزلی تا تهران در صورتیکه از بهترین راههای مملکت ماست بازحمت زیاد که دارد بر من ناگوار است چیزی که در اینوقت و در این راه جالب نظر من گشته و مزیتی است که در این سفر تصور میکنم حاصل شده است سکوت و آرامی است که در همه جا دیده میشود نمیدانم این سکوت این آرامی بواسطه انتظام امور دولت و حسن جریان اداره حکومت است یا بواسطه رعبی است که از قوه اجنبی در دلها جایگرفته یا اینکه مملکت بصورت قبرستانی در آمده و از مردگان آوازی شنیده نمیشود در اثنای راه چون از منجیل میگذرم محاذی قهوه خانه‌ئی اطراف مختصری میشود اداره کوچکی بنظر میآید که بیرق شیر و خورشید بر آن نصب است بحیرت بر آن اداره نظر میکنم که اینجا کجاست در این حال دوتن از جوانان در لباس ژاندرمری بفرم تازه که ندیده بودم مرا استقبال کرده با خوشروئی و ادب بجزیره خویش خواندند و تشریفاتی بجا آوردند از حال و کار آنها پرسش میکنم معلوم میشود اداره ژاندارمری است که در تحت ریاست صاحب منصبان سوئدی مرتب گشته و تنها قوه ایست که در ازای تمام قوای محوشده دولت ایجاد شده و هنوز در تمام مملکت مخصوصاً در نقاط شمالی بواسطه ضدیت مأمورین روس نفوذ نیافته و این آخر نقطه ایست که از این طرف پیش آمده اند تا کی بتوانند خود را بسرحدات شمالی برسانند از دیدن این مرکز کوچک که بنام قوه ایرانی است مشغوف میگردم خصوصاً که معلوم میشود اظهار خصوصیت جوانان بواسطه سابقه شناسائی است که نسبت بمن دار ندچه آنها از تربیت یافتگان مدرسه ادب تهران بوده اند و حق تعلیم مرا درباره خود فراموش نکرده اند دیگر از آنچه میبینم و مسرت میافزاید خالی بودن جای عساکر روس است در گیلان و قزوین که زمان کمی پیش از این بروسیه بازگشت نموده اند و غیر از معدودی بنام حراست قنصلخانه ها باقی نمانده است بالجملة تهران میرسم گرچه

بایستی پس از عهد بعید دوری از وطن بیدار دوستان و عزیزان دلشاد گردم ولی هر وقت میخواهم احساس این خوشبختی را بنمایم پریشانی حواس از بابت اختلال امور شخصی از يك طرف و بی بردن بر احوال پریشان وطن و هموطنان از طرف دیگر شه آ نرا بکام تلخ مینماید خصوصاً که هر چه بیشتر مردم رادیده سخنان ایشان را میشنوم بیشتر حس میکنم که روح حیات از بیکرا بن قوم بیرون رفته احساسات ملی بالمره محو و نابود شده گویا مرغ مرك بر سرهسگی نشسته یأس و ناامیدی سرتاسر مملکت را فرا گرفته است جمعی از ستمکاران سران و سروران قوم شده به بیغماری پرداخته اند و قوه فاسد که قرنها بزرگتر بدبختی ایران را تشکیل میداده یعنی قوه دولتیان ستمگرو روحانی نمایان طمعکار بعد از آن همه انقلاب بعد از آنهم؛ فداکاری بعد از همه قتل نفوس و هتک اعراض و نهب اموال که در راه آزادی ملت واقع شده بعد از همه سعی جمیل که در راه کوتاه کردن دست این دو قوه فاسد بکار رفته بصورتی قبیح ترا تمام صورتهای گذشته حکم روائی مینماید.

گفتم بصورتی قبیح تربلی چه پیش از این تسلط بر زیردستان از طرف دولتیان بود و گاهی از طرف روحانی نمایان و اکنون قوه اجنبی اسباب دست ستمگران شده هر کجا درمانده شوند هر کجا رسیدن بآرزوهای خود را مشکل تصور نمایند بزبان مأمورین اجنبی مقاصد نامشروع خود را بردوش ملت بار مینمایند ملت بی خبر ملت بیچاره هم چاه را از راه نشناخته متنفذین در وجود خود را که همه گرگان در لباس میشند تقویت نموده بدست خود اسباب بدبختی خود را فراهم میآورد چون سخن از دو قوه فاسد بمیان آمد بهتر چنان میدانم این رشته را تعقیب نموده حالت حالیه مملکت را از بابت این دو قوه بپیش از انقلاب ایران مقایسه نمایم تا بر خوانندگان معیار ترقی و تنزل مملکت اشکار گردد.

در ازمنه سابق چنانکه در مجلدات دیگر این کتاب نواشته ام (مخصوصاً در اوائل جلد اول) این دو قوه ناشی میشد از يك سلطنت مقتدر که پادشاهش مالك الرقاب گفته میشد و زرا و امایش مردم سالخورده دنیادیده تجربه آموخته و اغلب گرچه بظاهر بوددیانت شعار بودند قوای دولت بر ایابت سلطنت و انتظامات داخلی کافی بود حکامش از مرکز کمال ملاحظه راداشتند در بار یانش اغلب دو دسته بودند برضد یکدیگر که

فعل یست و نهم

اگر طرف يك دسته بکسی ستم میشد ستمکشیده دسته دیگر متوسل گشته او را حمایت میکردند .

قوه دیگر ناشی بود از روحانیان خداپرست که در هر شهر و دیار ایران و عراق عرب متعدد موجود بودند و از جمعی روحانی نمایان شرکاء ستمکاران - خداپرستان آنها وجودشان برکت بود و موجودیشان گرچه در گوشه‌های آنرا بود موجب هزار گونه ملاحظه و در واقع پشت و پناه حقیقی ملت و دولت بودند.

روحانی نمایان آن عهد و زمان نیز اغلب مردم آبرومند و دارای حیثیات شخصی بودند که حیثیات مزبور میتواند از بسیاری از تجاوزات آنها جلوگیری نماید و سدی در برابر هوسناکیهای ایشان بوده باشد بعلاوه از روحانیان حقیقی اندیشه داشتند این بود که راه چاره برای ستمدیدگان از طرف آنهاست بستم نبود و مضرت وجودشان اغلب چاره‌پذیر بود .

امادر این عهد و مخصوصا در سنوات اخیر در مبادی این دو قوه عکس تمام آنچه در ازمنه سابق بود دیده میشود و هیچیک بصورت و معنائی که از پیش بوده باقی نمانده است و اما قوه دولت بعد از خلع محمدعلیشاه این قوه از سلطان احمدشاه نابالغ ناشی بود که مدت چهار سال در انتظار تاج گذاری میگذرايند و اکنون دارد بآرزوی خود میرسد بی آنکه بداند سلطنت چیست و مملکت کدام است و از نیابت سلطنت کسانی که بدست صاحبان هوا و هوسهای گوناگون اسیر بوده مانند عضدالملک شخص معقول مؤدب مذهبی سیاست ناشناس و یامانند ناصرالملک عالم سیاست شناسی که نمیتوانسته است صلاح ملک و ملت را بر ملاحظه حیثیت و دارائی خود مقدم بدارد و از وزیرانی که اغلب بایکدیگر ضد و ناسازگار بوده اند باوجه داینکه اهلیت داشتن بسیاری از آنها هم برای آن مقام محرز نبوده است بلکه مکرر اشخاص نااهل بشغل وزارت میرسیدند بعلاوه معارضین تخت و تاج چه از خانواده سلطنت و چه از چپاولان داخلی در نقاط مختلف مکرر حمله کرده قوه مستقیمی برای دولت در دفع آنها موجود نبوده است و مجبور بوده اند زمام امور را بدست رؤسای بختیاری بدهند که قوه شخصی آنها قائم مقام قوه دولت بوده باشد و بدیهی است حکومت ایلاتی در مملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر رقابتی که در آنهاست چه اثر میکند

و هم در حکومتی که قوه ایلاتی او محتاج الیه دولت باشد چه در مرکز و چه در ولایات و آن قوه جلب نفع رایگانه مقصد خویش بشمارد حال زیردستان او پیداست بکجا میکشد این بود که کارستعماری در تمام مملکت مخصوصاً در نقاطی که حکومت ایلاتی بود شدید تر از دوره های استبدادی شد و مردم ناچار میشدند بقوای اجنبی متوسل گردند سیاست اجنبی هم همین آرزو را داشت و حسن استقبال میکرد بلکه خود سائل آنرا نیز فراهم میآورد. علی الخصوص که بواسطه پذیرفته شدن اولتیماتوم روس و انگلیس و قبولانیدن مواد عهدنامه ۱۹۰۷ که مابین آن دو دولت راجع باسیای وسطی بسته شده بدولت وقت فئوسلهای دو دولت در جنوب و شمال رشته امور سیاست داخلی و خارجی را از دست حکومت ایرانی گرفته کار بجائی رسیده است که از بدخواهان و خیانتکاران گرفته تا سران و سربازان قوم همه دیده باطن و ظاهر را بجانب دربار پطر سبورغ و لندن افکنده منتظرند مقدرات آنها از آن دو ناحیه بروز کرده در داخل مجری گردد قوه نظامی دولت هم صفر شده دوقوه قزاق و ژاندارمری هم در واقع مستند است بروس و انگلیس و قوه اجنبی شمرده میشود گرچه ژاندارمری بایرانی بودن نزدیکتر است تا قزاق.

واما قوه روحانی - رؤسای بزرگ مذهب و مجتهدین محترم از میان رفته اند باقی ماندگان ایشان در عراق عرب و ایران از کمیابی در حکم معدومند و جمعی از روحایی نمایان که بورائت در این کسوت باقی مانده اند در اقلابات اخیر و خلط و مزج دولت و ملت شریک المصلحه دولتیان شده اند و جمعی از آنها اسباب دست خیانتکاران گشته بعبارت دیگر حجة الاسلامهای بی سواد طماع خود را بمیدان انداخته بدست یاری مردم طماع بیکار اشخاصی را بوزارت و حکومت و وکالت و غیره میرسانند و در امور دولت و ملت دخالت نموده استفاده میکنند ناامیدی سرتاسر مملکت را فرو گرفته با هر کس سخنی از اصلاحات ملکی گفته شود بغیر از نمیشود و کار گذشته یعنی تقدیر امور از دست داخله خارج است جوابی شنیده نمیشود چیزی که در این وقت نوید دهنده و موجب سرگرمی مردم شده حکایت تاجگذاری سلطان احمد شاه است که در بیست و هفتم شعبان هزار سیصد و سی دو ۱۳۳۲ مقرر گشته است انجام باید مردم بیخبر تصور میسکنند بتاجگذاری احمد شاه اوضاع و احوال رو به بهبود میگذازد در صورتیکه شاید از

فصل بیست و نهم

اینکه هست بدتر شود چه تعجیل نایب السلطنه در انجام اینکار تنها برعایت صلاح مملکت نیست بلکه برای خلاص نمودن جان خویش و رفتن باروپا و آسایش خیال است و بهر حال مردم بیخبر از این پیش آمد خوشحالند و خوشحالانرا مقصدهای مختلف است يك طایفه منافع خود را در این میدانند که سلطان احمد شاه خود متصدی امر سلطنت باشد طایفه دیگر انقضای مدت نیابت سلطنت ناصر الملک را خواهانند یا برای منافع خویش و یا از روی وطن خواهی چه تصور میکنند سیاست ناصر الملک گرچه بصورت در حمایت حکومت ملی است در واقع سیاست محافظه کارانه است و میگویند ریاست ناصر الملک روح تجدد خواهی ملت را مانع نمو و هیجان است.

بعلاوه نفوذ اجانب در مدت ریاست او نیز زیاد گشته بواسطه جنبی که وی از آنها دارد و بواسطه همراهی که با مستخدمین اجنبی مینماید و شاهد میآوردند اداره خزانه داری را که يك اجنبی طماع سپرده شده و مبلغ هنگفت خرج او و اداره او ست این شخص زمام امور مالیه مملکت در دست گرفته از هیچگونه خیانت مادی و معنوی دریغ نمیدارد باطمینان همراهی ناصر الملک.

میگویند در ریاست ناصر الملک پای روحانی نمایان طماع بیش از پیش بدربار دولت بازگشته و دست آنها بدامان شرکت در کارهای دولتی افزون تر رسیده است و از اینگونه تعرضات بنیابت سلطنت ناصر الملک بسیار دارند و اعتراض کنندگان بیشتر اشخاصی هستند که مسلک ناصر الملک کاملاً برضد آنهاست و بهمین ملاحظه حزبی بعنوان دمکرات اخیراً نفوذ یافته بود بتدبیرات عملی ناصر الملک از کار باز مانده در شرف انحلال است.

در اینصورت بدیهی است هوا خواهان ناصر الملک معتدلینی میشوند که خود را مشروطه خواه معرفی مینمایند در صورتیکه در آنها اشخاصی هستند که از ترویج نمودن مرتجعین هم مضایقت ندارند آب و هوای سیاسی مملکت هم با مزاج آنها مساعد است سیاست اجنبی نیز از ایشان احترازی ندارد بلکه در مواقعی شاید بتواند غیر مستقیم از آنها استفاده هم بنماید پس تند روان از تجدد خواهان و مستبدین عموماً دشمنان ناصر الملک هستند و متوسطین مابین ساکت و مداح نسبت باو.

امادر محاکمه تاریخی گرچه نیابت سلطنت ناصرالملک موکول بپتای مشروطیت بوده است و او بایستی ظاهراً آنرا محافظت نماید ولی همینکه او باضدیت مستبدین و تندروان در داخل و اختلاف نظرها در سیاست خارجی، توانست مدت چهار سال را بگذراند و تاج سلطنت مشروطه را بر سر سلطان احمد شاه قاجار بگذارند قابل تمجید است و اما آنچه اعتراض کنندگان بوی نسبت میدهند نمیتوان همه را تصدیق کرد تنها چیزی که میتوان گفت این است که ناصرالملک هم مانند اغلب دانشمندان ایران طبیعت او بردانشش غلبه دارد بهر حال تشریفات تاج گذاری در سر تاسر مملکت فراهم آمد و در این حال که ملت بواسطه شدت تجاوزات مأمورین روس مخصوصاً در نقاط شمالی در هیجان است بمناسبت تاجگذاری دولتیان بخیال افتادند درخواستی از دربار روسیه بنمایند بلکه برای تجاوزات مزبور حدی قرار داده شود در خواست مزبور راجع بود به تغییر حکومت آذربایجان و خلع صمد خان مراغه که پس از حوادث محرم یکم هزار و سیصد و سی از طرف روسها حکومت یافته و هنوز بجای خود باقی است و از هرگونه ستمگری نسبت بمردم مخصوصاً کسانی که دم از مشروطه خواهی میزدند خود داری ندارد و دیگر راجع بمهاجرین روس که در خاکی ایران علاقه دار میشوند برخلاف عهدنامه ترکمانچای وهم راجع بمداخله قسولات روس در مالیه املاک کسانی که در منطقه نفوذ آنها واقعند و بحمایت ایشان استظهار دارند.

دولت روس بآن درخواست واقعی نگذاشته تنها در مسئله اول که اهمیتی نداشت روی مساعدت نموده باقی را رد کرد ولی در چند روزه تاجگذاری مستور کرده پس از آن اشاعه داد رسیدن جواب نامساعد مزبور در اینموقع در افکار عامه سوء اثر نموده حسنخان وثوق الدوله را که متهم بر رابطه خصوصی داشتن با سفارت روس است و اکنون وزیر خارجه میباشد مقصر می شمارند.

بالجمله اگر چه در ظاهر بواسطه هیجان موقتی که در مردم برای تاجگذاری حاصل شده در چشم کوتاه نظران سراب امیدی از دور بنظر میآید ولی نباید شعر سعدی را فراموش کرد که گفت:

فصل بیست و نهم

خانه از پایبند ویران است خواجه در بند نقش ایوان است
ز مامداران امور همانها هستند که بودند خالی بودن خزانه همان است که بود
نه دولت را قوتی است و نه ملت را اتفاق و همتی و بالجمه نه زر داریم و نه زور و در
دست اجانب مقهور مگردستی از غیب برون آید و کاری بکند .

www.KetabFarsi.com

فصل سی ام

جنگ اروپا و تبدیل احوال

چون تبدیل احوال ایران را بخواهم بنویسم ناچار باید علت آنرا بیان نمایم بعد از جنگ ۱۸۷۰ مسیحی ما بین فرانسه و آلمان جمهوری فرانسه دائما مترصد تلافی نمودن از حریف ستیزه خود بود و در فراهم آوردن اسباب از استحکامات نظامی و تهیه آلات جنگ بری و بحری و ترتیب روابط سیاسی با دول کوچک و بزرگ اروپا سعی میکرد و از جمله روابط خود را با روس زیاد کرده از هر گونه مساعدت مادی و معنوی با آن دولت قوی جثه درین نمیداشت و کار بجائی رسید که روس برای ادای منافع قروض فرانسه متوسل میشد بقرض جدید از فرانسه بعبارت دیگر مملکت فرانسه بانک روس شمرده میشد و از این رو فرانسویان مجبور بودند رضای خاطر روسها را در هر حال منظور دارند و از حقوق روس برای منافع خویش دفاع کنند و دل خود را خوش میکردند که اگر رهبری بخواهند از آلمان تلافی نمایند موافقت روس با آنها بزرگتر وسیله موفقیت ایشان خواهد بود علی الخصوص که با دولت کوچک بلژیک هم اتحاد کرده او را در فاصله مابین خود و آلمان مختصر سدی تصور مینمودند و از طرفی با انگلیسیان ائتلاف کردند و در عالم رقابت انگلیس با آلمان این اتحاد برای فرانسه و انگلیس هر دو سودمند بنظر میاید فرانسه در میانه این ائتلاف مثلث حقوق و حدود خود را محفوظ بلکه دست تطاول بجزیره و تونس و مراکش و دیگر متصرفات تازه هم دراز کرد و با اطمینان و آسایش خاطر بعیش و نوش و تفننات زندگانی پرداخت و تصور میکرد شهر پیر پاریس میتواند همیشه عروس دنیا باشد و انسانیت ستائی و تمدن نمائی در میدان مبارزه کشور ستانی تاب مقاومت خواهد داشت.

اما دولت آلمان یکدم غافل نگشته همه وقت نقشه خیالات فرانسه و افکار

عمیق انگلیس و آرزوهای دور و دراز روس را در برابر نظر اعتبارگذارانه در ترقی دادن قوای حریبه خود و ایجاد آلات و ادوات محیر العقول سر او علناً دقیقه می فروگذار نمی کرد و از طرفی بادو دولت اطریش و ایتالی عقد اتحاد بست و عثمانیانرا بال و پر میداد و قشون ایشان را پرورش آلمانی مینمود و بالجمله روزگاری سیاست اروپا که کنهش رقابت انگلیس و آلمان بود در دو کفه ترازوی این اتحاد و آن ائتلاف موازنه میشد و چریدن یکی از این دو کفه برد دیگری در انظار اروپائیان برهم خوردن عالم تمدن و غیر ممکن الوقوع تصور میشد.

علی الخصوص که ائتلاف مثلث ناتوانی خود را در مقابل تهیه نظامی فوق العاده آلمان حس کرده علاوه بر تهیه وسائل مدافعه بوسائل معنوی هم متوسل شده صلح طلبی و ترك جنگ و ریختن آلات حرب را بوسیله مطبوعات و بواسطه کنگره ها و کنفرانسهای صلح پرور ترویج مینمود و در سالهای آخرین این اقدامات برزیادت شده چون میبینند ترقیات قشونی و تهیه های حربی آلمان روز افزون و موجب اضطراب خاطر حریفان گشته بحدی که فرانسویان بخیال افتاده اند مدت مشق نظامی اچبار را که دو سال بود سه سال نمایند مدتی این مسئله مطرح مذاکرات پارلمانی فرانسه بود و موجب نارضائی مردم مخصوصاً سوسیالیست ها نمیشو استند زیرا این صرف وقت و مال رفته باشند و بالاخره دولت روس فرانسویان را مجبور کرد مشق سه ساله را بپذیرند بلکه بر قوای مؤتلف افزوده گردد این کار موجب هیجان شدید در افکار آلمانیان گشته آنها را بخیال انداخت زودتر شروع بعملیات کرده از موفقیت حاصل نمودن دول مؤتلف در تزئید قوای خود جلوگیری نمایند علی الخصوص که روسها در سالهای آخرین نشو و نمای زیاد میکردند یعنی پس از شکست خوردن از ژاپون در سنه ۱۳۰۵ هـ و مایوس شدن از شرق اقصی هم خود را مصروف پیشرفت در وسط آسیا کردند و بهترین شاهد این مطلب تجاوزات آنها ست بوطن عزیز ما در این حال خطر روس بآلمان و اطریش و از آنها بیشتر بعثمانی روزمره نزدیک میشد خصوصاً بعد از مداخله های مسلح او در شمال ایران که تهدید فعلی بعثمانیان بود این از یکطرف و از طرفی تحریکاتی که او بدول کوچک بالکان بر ضد عثمانی میکرد

جنگ اروپا و تبدیل احوال

وبالآخره منجر بجنگ هزار و نهمصد و سیزده ۱۹۱۳ مسیحی گردید و جنگ بالکان افکار دور را نزدیک و حوادث منتظر را قریب الوقوع ساخت .

عثمانیان هم بعد از شکست خزردن دول متحد بالکان بخود آمدند و با جدیت فوق العاده روابط خویش را با آلمان محکم ساخته بجزیران کردن خرابیهای گذشته پرداختند اسباب هم مساعد شد و رفته حکومت ترکی بدست جمعیت اتحاد و ترقی افتاد که دارای جوانان عالم عامل و وطن پرست بودند و متحد با آلمان .

بالجمله آلمانیها هم از روی هم ریختن اسلحه و تحت سلاح نگاهداشتن میلیونها نفوس و خرج گزاف این کار بجان آمدند و صلاح خود را ندیدند بیش از این وقت و مرد و مال را معطل نگاهدارند و کار امروز را بفردا بیندازند این بود که منتظر فرصت بودند تا دست قضا وسیله انفجار این ماده خونین آتش بار را فراهم آورده در ماه رمضان هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲ هـ) ولیعهد اطریش بازنش دروین کشته شدند و معلوم شد دست صربیان در اینکار بوده است اطریش در صدد تلافی با صرب بر آمد و روس بحمایت صرب قشون در سرحدات اطریش جمع کرد آلمان بحمایت اطریش قدم بمیدان نهاد انگلیس و فرانسه بحمایت روس در آمدند جنگ اطریش و صرب در گرفته داهیه عظیم اروپا از اینجا شروع شد نهم رمضان هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲ هـ) اطریش بصر ب اعلان جنگ داد دو روز بعد آلمان به روس سه روز بعد آلمان به بلژیک همان روز آلمان بفرانسه همان روز انگلیس بآلمان سه روز بعد اطریش بروس یک روز بعد قره طاغ باطریش سه روز بعد فرانسه باطریش دو روز بعد انگلیس باطریش یک روز بعد قره طاغ بآلمان همان روز ژاپون بآلمان و چند روز بعد اطریش با ژاپون قطع مناسبات کرد .

رشته انتظام محیر العقول اروپا یکمرتبه برهم خورده روزگار آسایش و امنیت آباد ترین قطعات کره زمین سپری گشته از برو بجز زمین و آسمان آتش روئید و بارید صحرا های بزرگ و کوچک بیشتر خراب یا بصورت مریضخانه درآمد بهترین جوانان و حساسترین مردان اروپا در برو ببحر بختک هلاک افتادند یا خوراک جانوران دریا گشتند

و بالجمله بزرگتر شدیدتر هولناک تر بدبختی که برای نوع بشر تصور شود چون

بلای ناگهانی بر سر خوشبخت‌ترین خلق عالم باریدن گرفت بهشت دنیا بصورت جهنم مهبیی نمودار گشت و تا این تاریخ که نیمه ذی‌القعدة هزار و سیصد و سی و دو (۱۳۳۲ هـ) است آتش جنگ در نهایت شدت در اشتعال است شهرهای قشنگ میسوزد عمارت‌های عالی خراب میشود بدنهای از برك گل لطیف‌تر مجروح و ناتوان شکسته و سوخته در دست جراحان گرفتار فریاد سوگواری و در بدری و گرسنگی از زمین اروپا با آسمان بلند است و تا کنون حسن اسلحه و رشادت ذاتی و جدیت آلمانها و اتحاد تام ملت بادولت در تمام جنگ‌ها فتح را نصیب آلمان نموده است و خدا دادند بکجا منجر و نقشه سیاست تازه دنیا بعد از این جنگ مهبیب بچه صورت جلوه کریگرود.

اکنون باوضاع درونی بنگریم و بینیم اثرات این جنگ تاکنون در مملکت ما چه بوده است و تبدل که احوالی ما را حاصل گشته کدام است پس از تاجگذاری سلطان احمد شاه ناصر الملك نایب السلطنه بجانب اروپا روانه شد پادشاه جوان ریاست وزراء را بمیرزا حسنخان مستوفی الممالک واگذار کرد مستوفی الممالک بواسطه کم طمعی و حسن سلوکی که دارد محبوبیتی در ملت حاصل نموده است.

کابینه تازه تشکیل شد کابینه قدیم که در آن اشخاصی طرفدار روس شناخته شده بودند برهم خورد شروع بیجنگ که شد روسها مجبور شدند قوای مادی و معنوی خود را متوجه اطریش و آلمان و اخیراً متوجه عثمانی نمایند که بزودی محتمل است اعلان جنگ او هم بروس داده شود.

باین سبب افکار دولت و ملت از زیر فشار تحکیمات روس اندکی بیرون آمدند انگلیسیان نیز بخود پرداخته سیاست آنها در ایران بلکه در همه جای آسیا ضعیف شد و هر چه بر ضعف دوقوه اجنبی افزوده شد پیش پای افکار ایرانیان بازتر گشت و از مرعوبیت در آمدند فتوحات پی در پی آلمان و شکست دول مؤتلفا بهت سیاست جنوب و شمال را از دل ایرانیان بردن فوس منجمد شده بجنبش آمدند دولت تازه هم بالضرورة تا چند صباح از تازگی خود استفاده خوشنامی کرد خاصه که حکومت آذربایجان را که در تصرف صمدخان بود از او گرفتند و مرنا بلژیکی را از ریاست خزانه داری انداختند و این در موقعی بود که آلمان مملکت بلژیک را تصاحب کرد و قدرت بلژیکیان محو شد از تغییر حکومت دست نشاند

جنگ اروپا و تبدیل احوال

روس در ازبایجان آثار حیاتی از دولت ظاهر گشت و از تغییر خزانه داری راه مداخله برای دولت در مالیه خود باز گشت اکثرن موقع کار است که با فعالیت فوق العاده از اوضاع حاضر داخلی و انقلابات خارجی استفاده نموده اگر برای پیدا کردن گم کرده های خود در سالهای آخرین لیاقت نداریم لااقل نگذاریم مملکت مایش از این در گرداب هلاکت فرورود.

ولی افسوس که این کار در عهده مردان کار آگاه و وطن پرست فعال است که در مملکت مانا بایند و اگر بیش و کمی یافت شوند دست آنها بدامان امور دولت نمیرسد در این صورت وقت عزیزی از دست دولت و ملت میرود و وقت از دست رفته هرگز بدست نمیآید. پس از بروز انقلابات خارجی و پیش آمد احوال داخلی با همه ناامیدی که مراد بود با پریشانی احوال شخصی و همیابنودن وسائل آسایش خیال باز بخاطر آوردن افکار کارکنان دولت را بهیجان میآورم بلکه روح حیاتی در کالبد آنان پدید آید و قدمی رو با اصلاحات بردارند این بود که سرأ و علناً با هر يك از ایشان گفتگوی بسیار کردم بلکه جمعی از جوانان تحصیل کرده ریت یافته که بایکدیگر عقدا الفتی داشته باشند دخیل امور دولت شده بوجود آنها پایه امور در محور طبیعی خود جاری گردد و از ستمکاری بسیار که در تمام مملکت جاری است اندکی جلوگیری شود.

و هم طر حی ریخته شد که در این حال فلاکت دولت بعنوان خزانه خاص يك استقر اض داخلی بشود و باین وسیله از استقر اض خارجی بی نیاز گردیم چه استقر اض خارجی بواسطه شرطی که در قرضه روس و انگلیس شده (تا وقتی که آن قرض ادا نشده باشد نتوانیم از دولت دیگر قرض کنیم) برای ما خطر ناک است اگر بخواهیم از خارج استقر اض کنیم ناچار باید از روس و انگلیس باشد با شرایط وطن بر بادده و بالاخره بعد از مذاکرات بسیار کار قرضه داخلی هم صورت نگرفت.

گامی بخاطر میآورم پرده را از روی کار بر چیده اشکارا بمپدان آمده جمعی را با خود همراه نموده بر ضد زمام داران امور یا تنبیلان طماع قیام کرده نااهلان را بجای خود نشانیده رشته امور را بدست اشخاص بهتر بسیاریم در این حال و فور حاسدین و بدخواهان خود را از یکطرف و خالی بودن کیسه خویش و رفیقان را از

فصل سی ام

طرف دیگر و ناموافقیتی عناصر صالح ملت را بایکدیگر ملاحظه نموده صبررایشه نموده انتظارپیش آمدهای بهتررا میکشم رروز بروز آشکارتر میشود که زمامداران امور امروز هم از جنس مردم دیروز هستند اگر درموانع خارجی که از روی فقدان رجال باجرت کاراگاه تولید و دوام یافته بود سستی رویداده باشد اما اثر رعب آن هنوز در وجود زمامداران امور باقی است و بعلاوه اغراض طمعکارانه اشخاص رسمی و غیر رسمی در هر نباس که مقتضیات بدبختیهای گوناگون را تشکیل میداده بجای خود است و خلتی انبوه از بیکاران مملکتند که راه معاشی بجز از وسائل نامشروع ندارند و تادراصلاحات اساسی از جانب دولت مقتدری بوضع و اجرای قوانین سودمند اقدامات جدی نشود و هوای مملکت روشن نگردد و روی صلاح و اصلاحی دیده نخواهد شد. اما کجاست آن دولت و کدام است آن قوانین و کیست آنکه صلاح مملکت را بداند و نفع نوع را بر منافع شخصی مقدم بدارد.

دولت عثمانی در ماه شوال ۱۳۳۲ (یکهزار سیصد و سی و دو ه) از جنگ اروپا استفاده بزرگ کرد در سایه اتحاد با آلمان و استفاده مادی و معنوی از او موضوع بزرگ حق محاکمه قنسولات (کاپیتولا سیون) را که سالها در قید اسارت آن بود لغو کرد آلمان و اطیش اختیاراً پذیرفتند و دول مؤتلف اضطراراً و این بزرگتر فائده‌ئی بود. که يك دولت مقهور در دست سیاست اروپائیان میتوانست در اینموقع برده باشد.

دولت ایران خود را بیطرف معرفی نموده دره ورتیکه از هر طرف به بیطرفی اوخلل میرسد مخصوصاً از سرحدات روس و عثمانی و نمیخواهند از بی طرفی خود ددفا نماید در صورتیکه اگر بخواهد بواسطه قوای رسمی و غیر رسمی میتواند ولی مردی که پابمیدان بگذارد کیست؟ باز شمه‌ئی. از اسوال خود بنویسم در این بازگشت بایران گاهی خیال میکردم در دائره معارف عمومی بشغل رسمی پردازم تا هم راه تحصیل معاش بوده باشد و هم بهتر بتوانم خیالات دیرینه خود را در راه معارف مجری سازم اما پیش از بر باشد بنگ اروپا تصور میکردم پس از چند ماه توقف در ایران برای حضور در دوم کنگره نژادی باروپا برخوام گشت این بود که در قبول کار رسمی مسامحه

جنگ اروپا و تبدل احوال

میکردم و با خود می‌گفتم اگر با اوضاع سیاست بازی اجانب و احوال ناهنجار داخلی برای من موفقیت حاصل نشد که بتوانم خدمت مستقیمی بوطن بنمایم در موقع مسافرت با اروپا برای کنگره دوم یکجبهت قطع علاقه ظاهری کرده بایک دنیا افسوس در خارج مملکت بهر صورت که بتوانم امرار حیات مینمایم اما جنگ اروپا این اندیشه را از سر بدر کرد و با وجود جنگ موجود کنگره‌ئی برپا نخواهد شد از این جهت مصمم اقامت در تهران و اقدام بتحصیل شغل و کار گشتم بلکه بتوانم بقیه عمر را بخدمات سودمندتر از گذشته بوطن و هموطنان بگذرانم .

فصل سی و یکم

امیدواری و بدبختی

باید دانست تا این وقت از عمر مرا شغلی که در ازای آن اجرتی داشته باشم نبوده است و باین واسطه همه وقت در عسرت زندگانی بوده‌ام بیست سال پیش از اینکه بدنیا وخلق آن نزدیک شدم و درخیر و شرآمور شرکت و باخوب و بد مردم معاشرت نمودم بیشتر اوقات در انقلابات فکری و سیاسی مملکت داخل بودم و لکن شخصاً تصدی کار رسمی نمی‌کردم زیرا اوضاع مملکت و اخلاق مردم اقتضا نداشت که من در کسوت روحانی موروئی که بودم بمشاغل دولتی پردازم.

ولی پس از این مسافرت هم اوضاع وطن تغییر یافته و محذوراتی که بوده کم شده است و هم اختلال احوال شخصی مرا مجبور میکند شغل رسمی تحصیل نمایم و بیشتر نظرم متوجه معارف است و میخواهم در آن دایره خدمت نمایم.

خصوصاً که در سالهای آخرین بواسطه انقلاب احوال ملکی و تشتت خیالات شخصی و مسافرت های پی در پی طولانی نتوانستم بدایره معارف نظری کرده باشم در این سنوات گرچه بظاهر در دایره معارف ما وسعتی حاصل شده مدارس پسران و دختران در تهران و ولایات زیاد گشته تعلیم دهندگان بالنسبه افزونتر و اسباب تعلیم و تعلم فراهم تر شده دارالفنون تهران نظر بحاجت مدارس ابتدائی بوجود مدرسه متوسطه و بالاتر حاجت خود را باصلاحات داخلی احساس نموده و اصلاحاتی هم در آن شده است و لکن بواسطه اغراض شخصی و طمعکاری اشخاص و نبودن حکومت مقتدر مطاع و نقصان اسباب کار دایره معارف مابقی نهایت حاجت مند اصلاحات است مخصوصاً راجع بمعلم و کتاب از طرفی حوادث گذشته سیاسی و غیره طوری افکار عمومی را منجمد نموده است که حس حیاتی پدیدار نیست و چون انقلابات سیاسی ما را سودی نداده است انقلاب مذهبی هم در ملت ماصورت پذیر نمینماید پس محتاجیم بانقلاب فکری

بلی انقلاب فکری است که میتواند در میان ناامیدیها و روشنائی امیدى نمودار سازد و در سعادتى بروى ملت بگشاید. انقلاب فکرى است که سرچشمه‌هاى بسته را باز میکند و افکار خسته را روح حیات میبخشد. انقلاب فکرى است که میتواند خفتگان را بیدار و پیهان را هشیار نماید.

ملت فرانسه چه میداشت اگر قرن هفدهم را نمیداشت و قرن اعظم فرانسه چه بود اگر نویسندگان بزرگ و گویندگان سترک در آن نمیبودند.

بالجمله ملت ما مملکت ما در این حال محتاج است با انقلاب فکرى و ادبى محتاج است به تنقیه نمودن سرچشمه‌هاى افکار محتاج است بششویق ارباب قلم و بترغیب گویندگان و نویسندگان و دیگر آنکه زبان شیرین ما که بدبختانه کمتر روز خوشى در عمر طولانى خویش دیده است گاهى در فشار ستمکاری ترکی تاناری میزیسته گاهى در لگد کوب حمله تازى استخوانپایس در هم شکسته اینک روز گارى است که دستخوش لغات و اصلاحات زبانهاى غربى گشته روز بروز زحمت تازه سر بار دوش ناتوان او میگردد جمعى از نورسان اروپا دیده باظہار فضیلت بی اساس بوى ستم مینمایند و جمعى از ارباب قلم تیغ جفا بروى آن میکشند و بالجمله زبان ما علیل و ناتوان بدست صاحب غرضان گرفتار بی طیب و بی دوا و بی پرستار مانده است.

بدبختى است در این حال حاجتمندی بیک مجلس علمى و ادبى که بتواند بزبان ما خدمت نماید بتواند وسائل انقلاب فکرى و ادبى را فراهم آورد بتواند دره‌هاى بسته افکار قوم را بگشاید از مسلمات بنظر میآید.

این بود که در صدد تاسیس چنین مجلسى بر آمدم که از روی اساس آکادمیهای ملت‌های مترقى با رعایت عادات و اخلاق، ملکی تاسیس گردد و تصور میکنم تاسیس مزبور اهمیتش از تاسیس مکاتب جدید کمتر نباشد.

خلاصه در این راه کوشش نمودم تا پس از تاجگذاری که دولت تازه تشکیل شد و وزارت معارف نامزد میرزا نظام الدین خان مهندس الممالک کاشانی گشت (۱)

(۱) مهندس الممالک مردى تحصیل کرده و دنیا دیده است کتاب مهمى در هندسه عالی تألیف نموده اکنون که وزارت معارف را دریافته میخواهد نام نیکی در این رهگذر بگذارد.

فصل سی و یکم

و پسر تحصیل کرده‌فی دارد که چندسال است در دائره معارف خدمت مینماید و میخواهد حقوق مرا در معارف رعایت کند لهذا پدرش را بمساعدت با خیالات من ترغیب مینماید. مهندس الممالک میندیرد که بدست من مجلس علمی برقرار گردد و تصور میکند بتواند از نظریات من در اصلاحات معارفی استفاده کند این است که برای مجلس علمی در بودجه معارف مبلغی مینویسد و شروع بکار نزدیک میگردد.

بدیهی است انجام این مقصد برای من سعادت شمرده میشود و میباید تصور نمایم که پس از سالها سرگردانی خیال من برای تکلیف بقیه عمر آسوده میشود و اوضاع زمان هم بما اجازت میدهد قدمهای خود را رو با اصلاحات معارفی اساسی سریعتر بردارم این است که با امیدواری بسیار با سرپر شور بمیدان خدمت قدم گذارده خود را بر مرکب آرزوها سوار تصور منمودم غافل از آنکه دست کجروی دهر نرده تازه‌ئی خواهد باخت و بشیشه آمال من سنگ گرانی خواهد زد که روزگار مرا تیره و تار میکند و دنیا را بچشم خوار و زار میسازد.

توضیح غم تازه آنکه تلگرافار: پاهرک نا بهنگام پسر ناکام را میرساند شادمانی بغم و اندوه مبدل گشته آرزوهای دور و دراز و خیالات گوناگون همه باشیشه دل غمناکم در هم میشکند جوان ناکام در مرحله چهاردهم زندگانی بایک عالم هوش و ذکا و قابلیت و استعداد بحدی در شهر ووه سوئیس دارفانی را وداع گفته رخت بعالم دیگر میکشد بدیهی است آنارقه‌ری این حادثه برای من دست و دلی یا باوسری باقی نمیکند و ثابت میکند که نصیب من از این عالم جز محنت و غم نبوده و نیست فصر جمیل والله المستعان علی ما تصفون. در این مقام میخواهم سرگذشت مختصری از فرزند خود. مجدالدین بنویسم شاید عبرت خوانندگان بگردد در هنگام مسافرت بار و پامصم بودم طفل خود را برای تحصیل در سوئیس بگذارم ولی نمیدانستم در کدام شهر بماند بهتر خواهد بود یکی از دوستان که بگفته او اعتماد داشتم گفت شهر ووه از هر جهت مناسب است باین جهت در هنگام ورود بسوئیس که مصمم رفتن بلندن برای تاجگذاری پادشاه انگلستان و برای شرکت در کنگره نژادی بودم او را بارفیق خویش مصطفی خان صارم بآن شهر برده در خانه شخص معلمی از مذهبیان سپردم و رفتم این طفل بزودی زبان فرانسه را طوری فرا گرفت

که در محاوره با اطفال سوئیس تمیز داده نمیشد اجنبی بوده باشد بعد از بازگشتن من از سفر، انگلستان بسویس و اقامت در شهر لوزان او را هم بلوزان آورده امتحان میدهد و بمدرسه علمی لوزان وارد میگردد در لوزان میماند و چیزی که تصور نمیشود این است که او دوباره بشهر ووه بازگشت نماید اما در موقعیکه میخواهیم بایران برگردیم اتفاقاً اسبابی فراهم میشود که مجبور میشویم باز او را بآن شهر برده در یک مدرسه شبانه روزی که در بالای ووه است بسپارم ریزی که او را بآن محل میبرم از کنار قبرستان ووه میگذریم بی اختیار آهی کشیده میگوید چه قبرستان غمناکی است این سخن او در این حال در قلب من تأثیر شدید مینماید بحدی که میخواهم از خیال سپردن او بآن مدرسه منصرف گردم ولی باز قوت قلب خویش را از دست ندمم و خیال خود را تعقیب مینمایم روزی چند پیش از حرکت ما بطرف ایران او برای سنجیدن جا و مکان خود در ووه میماند و ما در لوزان در این حال یکی از آشنایان که او خود مرا بسپردن طفل خویش در آن مکان راه نمائی کرده بود خطی میرسد و مینویسد تحقیقاتی شده است این مدرسه برای طفل شما بدعاقبت است او را از آنجا در آورید چون میدانستم میان او و صاحب آن مدرسه کدورتی حاصل شده این سخن را حمل بر غرض نموده اعتنا بآن خیر خواهی نکردم خصوصاً در شرف مسافرت بودیم و وقت برای تغییر مکان او نبود تنها از بسرم پرسیدم آیا رفتار ناپسندی در آن خانه دیده میشود گفت نه و من از بودن در این محل خشنودم یک ماه بمسافرت ما مانده است در روزنامه خوانده میشود زن ایتالیائی بلوزان آمده بیش گوئی میکند و بهر کس هر چه گفته مطابق واقع شده خانم عیال من اصرار میکند برویم این زن را بینیم در ملاقات آن زن و در ضمن مذاکراتی که میشود میگوید بعد از سه ماه مصیبتی بخانواده شما میرسد عیال من مضطرب میشود ولی او را آرام میکنم و میگردد در روز حرکت از گار لوزان بطرف برلن که فرزند من مجدالدین بمشایعت ما آمده است و در این گار آخرین ملاقات ما حاصل شده او بطرف منزل خود میرود و ما بجانب برلن از دیدن حال حزن انگیز او وجدائی که بظاهر برای چند ماه بیش نیست مهلات شدیدی که نظیرش را در تمام عمر ندیده‌ام در قلب خود احساس مینمایم و همه را حمل بر انس و علاقه میکنم گاهی

فصل سی و یکم

بخاطرم خطور میکنند او را هم بایران ببرم اما مادرش راضی نمیشود که بنعلیم و تربیت وی خللی وارد شود بهر حال او را میگذاریم و میرویم بدیهی است اگر در سوئیس یا در آلمان با وجود چند روز اقامت آنجا و ملاقات بعضی از بزرگان آن مملکت تصور شده بود که بزودی جنگ عمومی برپا خواهد شد و اوضاع اروپا بلکه دنیا دگرگون میشود و چند سال مدت این انقلاب طول خواهد کشید قطعاً راضی نمیشدم طفل خود را در خارج گذارده روانه شویم ولی کلمه‌ای از جنگ و حمله‌ی الوقوع بودن آن بگوش ما نرسید زیرا آتش جنگ یکمرتبه شعله‌ور گشت و ممکن نبود پیش از حادثه قتل و لیبمداطریش پیش بینی شده باشد در ماه رمضان جنگ شروع میشود و بیش از یکماه از شروع جنگ نمیگذرد که خبر وفات فرزند عزیز من بتهران میرسد بدیهی است اگر این خبر در غیر این وقت بما رسیده بود شنیدنش ناگوار تر بود که در این وقت رسیده چه در بجهت شنیدن خبر قتل چندین هزار جوان تحصیل کرده اروپائی در میدانهای جنگ از تمام ملل جنگجو و تصور حال پدران و مادران آنها در شنیدن آن خبر هاگوش و قلب مرا از استماع خبر وفات ناگهانی فرزند خود ملایمت داده بود و در مقایسه حال خود با احوال پدران و مادران آن جوانان که نه علاقه آنها بفرزند ایشان کمتر از علاقه ما بوده است و نه فرزند ما لایقتر و عزیز تر از فرزندان آنها اندک تسلی بقلب ما میداد .

خلاصه اوائل شوال یک هزار و سیصد و سی و سه (۱۳۳۳ هـ) خبر مرگ این جوان بما میرسد و معلوم میشود در ضمن بائزی ژیمناستیک از طناب بازی بزمن افتاده و جراحی پایش رسیده است و چون در آن مکان حیوانات اهلی برای زراعت نگاه میداشته‌اند و وسائل تولید ماده کزاز موجود بود زخم این طفل کزاز گرفته دوسه روز فاصله وفات میکند عجباً مکرراً اوشنیده شد که میگفت در موضوع مرض Tetanos یعنی کزاز معلم ما بما تأکید میکنند که باید از این مرض در موقع رسیدن جراحی بر بدن کاملاً احتراز کرد و میگفت من از این مرض بسیار اندیشه دارم و آن کشنده است و شاید در آن موقع که فهمیده‌امت مرضش این است و وحشتناکی از مرض هم ممد خود باختن و تلف شدن او شده باشد بهر صورت فرزند عزیز ما در غربت در راه تحصیل علم بمرضی که بیش از هر مرض از آن میترسید از دنیا می‌رود و در قبرستانی که

امیدواری و بدبختی

از پیش غمناکی آنرا خود حس کرده بود بخاک سپرده در جام شراب زندگانی خانوادهاش برای مدت عمر زهری ریخته میشود که تلخی آن در کام آنها بوسیله هیچ شیرینی برطرف نمیکرد و دیگر هیچگونه شادی که آمیخته بغم نبوده باشد در زندگانی خود نمیبینند. بالجمله وقوع این حادثه ناگهانی و حصول جنک اروپا مرا از خیال مراجعت با اروپا منصرف ساخته در وطن مقیم گشتم و چنانکه اشاره رفتم در وزارت معارف بتأسیس شعبه ادبی مجلس علمی پرداخته بدادن کنفرانسهای علمی و ادبی و شروع بتألیف یک فرهنگ فارسی بفراسی بسبک فرهنگهای خارج پرداخته بشنیدن اخبار و حشتناک جنک و تأثرات سوء آن در مملکت بیسکس و سچاره و پریشان ماروزی بشب برده شیی با هزار اندوه و غم بروز میآوریم تاکی این روز بشام آید و این شیشه بسنک .

فصل سی و دوم

یکسال وقت گم شده

پس از تاجگذاری سلطان احمد شاه یا ابتدای شروع جنگ اروپا اوضاع سیاست خارجی و داخلی ایران دچار بحران شدید گشت بدلائل ذیل :

۱ - سلطان احمد شاه هفده ساله سنش مقتضی نبود زمام امور مملکت را کاملاً بدست خود بگیرد و از طرفی از مجلس شورای ملی و مشروطیت اندیشه داشت و نمیخواست کاری که بوی استبداد از آن بیاید از وی صادر گردد این بود که در برابر مجلس و وزرای مشروطه تسلیم صرف بود .

۲ - مجلس داور شد بانمایندگانی که بیشتر آنها لیاقت برای آن مقام نداشتند و نظامنامه انتخابات آنها را بقوت ملاکی و رعیت داری یا بنفوذ روحانیت انتخاب کرده بود و یا آنکه طرفداران اجانب چه از مأمورین جزء که زیر دست مستخدمین - بلژیکی کار میکردند و خود را هوا خواه روس و انگلیس میدانستند و چه غیر آنها بتحریكات اجانب بکرسی نمایندگی نشستند .

بدیهی است از چنین مجلس با اختلافات دستجات مختلف که اغلب از روی غرضهای خصوصی تشکیل شده و اساس درستی ندارد امید خیر و صلاحی نمیتوان داشت مخصوصاً که جمعی منتظر الوزاره در میان نمایندگان بودند که برای رسیدن بمقام وزارت راضی نمیشدند کابینه‌ئی که آنها در آن نباشند تشکیل شود یا دوامی داشته باشد .

۳ - مردان با کفایتی هم که بتوانند کرسیهای وزارت را اشغال نمایند و بوظیفه امروز ایران رفتار کنند موجود نبودند و اگر بودند هم نزدیک بکار نبودند تنها معدودی از شاهزادگان و رجال کهنه از کار افتاده مرعوب اجانب و یا نورسان طماع خائن و متمایل با جانب پیشقدم برای تصدی وزارت بودند در صورتیکه همین معدود هم